



صفحه ۷  
۵ آبان ۱۴۰۳  
شماره ۱۱۷

## فیلم این قدر سه بعدی؟!

افتاد توی صورت من. گفتم «آقا وقتی من بلیت دارم، تنها صندلی خالی سالن مال منه دیگه.» مچ دست من را گرفت و گفت: «هر حرفی دارید، بعد از بنید!» گفتم: «آخه فیلم این قدر سه بعدی؟! من قاتل نیستم!» گفت: «حرفاتون رو موقع نقد فیلم بزنین! اتفاقاً صندلی رو برای شما خالی نگه داشته بودیم استاد!» بعد از نقد هم زمان چند فیلم و تشویق تماشاگران، فهمیدم اتفاقاً گاهی جای ماهمان جاست که نشسته ایم. در ظاهر فکر می کنیم نشستن ما روی فلان صندلی، فیلم یا دوربین مخفی است، ولی بعد متوجه می شویم که روی آن صندلی خیلی هم تحویلیمان می گیرند. تازه خسته که می شویم، صندلی هایمان را با یکدیگر عوض می کنیم! الان هم در سازمان سینمایی خسته از جلسات هیئت مدیره پتروشیمی، در حال بررسی فیلم های متقاضی پروانه نمایش هستیم. دیگر توانی برای شرکت در جلسات تنظیم بازار میوه و تره بار ندارم! شاید به صورت مجازی شرکت کنیم، مثل جلسه صندوق فرهنگیان!



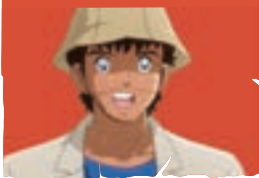
من همیشه درد و راهی ها گیر می کنم. یادم است چند سال پیش رفته بودم یک پردیس سینمایی تا فیلم ببینم. مانده بودم کدام فیلم را انتخاب کنم. پس گفتم تا بلیت ها تمام نشده است، بلیت همه فیلم ها را بگیرم، بعد تصمیم می گیرم. فیلم ها داشت شروع می شد که همه به سمت درهای ورودی هجوم آوردند و من را هم به سمت یکی از سالن ها سوق دادند. روی یک صندلی نشستیم. فیلم شروع شد. ترسناک بود. فردی داخل چاه گیر کرده بود و فریاد می زد کمک... کمک. نور چراغی آمد. گفتم یارو نجات پیدا کرد. فیلمش به نظرم سه بعدی آمد، چون نورش چشمم را می زد که صدای متصدی سالن سینما را شنیدم که گفت «آقا صندلی شما اینجا نیست!» من را بلند کرد و این قدر سر پیدا کردم صندلی خودم پای دیگران را گذردم و تنقلات چیه کردم که اصلاً از سالن آمدم بیرون. بلیت فیلم دیگر را که داشتم، تخیلی بود. آدم فضایی هابه زمین حمله کرده بودند و داشتند با لیزر مغزهای زمینی ها را شست و شو می دادند. یکهو نوری افتاد توی چشمانم. گفتم فیلم دیگر این قدر سه بعدی نیست! حتماً کار یک بچه تخس است که با من شوخی اش گرفته. توی همان تاریکی پیدایش کردم و گوشش را گرفتم. گفت: «گوشتم رو ول کن! توی سالن قبلی هم گفتم صندلی شما اینجا نیست!» باز من را بلند کرد و بی خیال صندلی خودم و فیلم شدم و رفتم سالن بعدی. وارد که شدم، یک صندلی خالی مانده بود. فیلم جنایی بود. پلیس باید قاتل را دستگیر می کرد و داشت با چراغ قوه دنبال مخفیگاهش می گشت. باز نور

## چین به من احترام می گذارد، چون رئیس جمهورش می داند من دیوانه ام!

(خبرگزاری مهر)



عموی سوپاسا:  
سوپاسا نمی داند  
من عمویش  
نیستم؛ لطفاً این  
خبر رو این قدر  
پخش نکنید  
که متوجه شود.



یحیی گل محمدی:  
مسئولای فولاد  
می دونن آب  
توی دلم تکون  
بخوره، قهر  
می کنم. برای  
همین فعلاً بهانه  
دستیم نمی دن.



محسن پیکانه:  
هیچکی  
نمی تونه بدون  
که من دلم از چی  
گرفته؛ بالینکه  
آهنگش رو هم  
خوندم.



مهدی تاج:  
خود ویلموتس هم  
می داند قراردادی  
که باهاش بستیم،  
استعماری بود.  
امیدوارم زودتر  
بامسببانش برخورد  
شود.



ننتاباهو:  
اگر فقط شی  
می داند تو  
دیوانه ای،  
عوضش همه  
می دانند من  
وحشی ام!

